

بررسی تحولات سیاسی خاندان‌های حکومت‌گر بر سیستان

با تکیه بر خاندان کیانی

دکتر علی اکبر ایمانی^۱

علی اصغر رجبی^۲

چکیده

این مقاله به دنبال بررسی خاندان‌های حکومت‌گر بر سیستان در دوره اسلامی با تکیه بر خاندان کیانیان می‌باشد و به دنبال پاسخ به این سؤال است که آیا جابجایی حکومت‌ها در ایران تأثیری در روند سیاست‌گذاری بر خاندان‌های محلی حاکم از جمله کیانیان بر سیستان داشت؟ یافته‌های پژوهش حاکی از آن است اکثر فاتحانی که بر ایران و به تبع آن بر سیستان سیطره یافتند، حکومت کیانیان را بر سیستان تأیید کردند. علیرغم تداوم سلطه کیانیان بر سیستان تا پاسی از حکومت قاجار، روند اضمحلال و فروپاشی حکومت آنها با استقرار حکومت صفوی بر ایران و ورود طوایف جدید به سیستان آغاز گردید و خاندان‌های دیگر در سیستان قوت گرفتند. از طوایفی که با ورود به سیستان در تحولات سیاسی آن نقش اساسی - در حیات

^۱. عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه خوارزمی.

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه خوارزمی.

حکومت افشار و بعد از آن - ایفا نمودند، سربندی‌ها و پس از آن بلوچ‌ها بودند. روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی می‌باشد که از منابع تاریخی دست اول بهره برده شده است.

واژگان کلیدی: سیستان و بلوچستان، کیانیان، بلوچ.

مقدمه

سرزمین کهن سال و افسانه‌ای سیستان، با تاریخ قدیمی و باستانی خود یکی از مهم‌ترین مناطق ایران است که در طول تاریخ این مرز و بوم دستخوش حوادث گوناگون بوده است. در این خطه اولین حکومت‌های ایرانی (پیشدادی و کیانی) در عرصه تاریخ این مرز و بوم خودنمایی کرده‌اند. این حکومتها تا شکل‌گیری نظام سیاسی ماد و هخامنشی به حیات خود ادامه دادند. پس از آن تابع حکومت هخامنشی گردیدند و در طول حکومت ساسانی و بعد از آن هم در عصر سلطه مسلمانان سیستان نقش تاریخ ساز خود را با ایجاد سلسله مستقل صفاری از حوزه خلافت به رخ جهانیان کشید. سیستان پس از آن در حکومت ترکان، مغولان، تیموریان، صفویان و افشاریه همچنان مرزدار صدیقی برای ایران بوده است. این تغییرات و مسائل پیش آمده در سیستان نگارنده را بر آن داشت تا به بررسی تحولات سیاسی خاندان‌های حکومت‌گر در سیستان دوره اسلامی و عوامل مؤثر در پایداری این خاندان در دوره‌های مختلف بپردازد.

۱. سیستان در دوره باستان

سیستان در آئین زردشتی از مقام و مرتبه بالایی برخوردار است. محل دریاچه فرزندان که همان دریاچه هامون است در سیستان آمده است. ویشتاسپ (گشتاسپ) پسر لهراسب پادشاه کیانی که مطابق شاهنامه و اساطیر ایران، زردشت در زمان او ظهور کرد. در کنار دریاچه هامون برای آناهیتا نذر کرد. هامون همان دریاچه‌ای است که مطابق آیین زردشتیان سه موبد زردشتیان در کنار آن زاده می‌شوند. آورده‌اند که نطفه زردشت، پیامبر آئین زردشتی، توسط یکی از ایزدان به ایزد آب (ناهید) سپرده شد تا در این دریاچه حفظ شود و در هزاره‌های سه گانه پایان جهان، از آنها موبدان زردشتی وجود آیند. سیستان در رساله‌ای به زبان پهلوی با نام شگفتی‌ها و برجستگی‌های سیستان که احتمالاً در اواخر دوران ساسانی نوشته شده مورد ستایش قرار گرفته است.

افول عمده سیستان که پیش از آن انبار گندم آسیا لقب گرفته بود، در عهد استیلای تیمورلنگ (۷۷۱-۷۰۸ ه. ق) روی داد. وی با خراب کردن بند معروف رستم، که آسیب جدی به کشاورزی سیستان وارد کرد. این سد که به نام سد گرشاسبی نیز معروف بود، تمام اراضی سیستان را آبیاری می‌نمود و بسیاری از آئین مراسم و اعتقادات فعلی مردم سیستان مانند دیگر مناطق ایران به سوابق تاریخی و اساطیری، از جمله آنچه در بالا ذکر شد، بر می‌گردد. مراسم مربوط به نوروز، آیین‌های کوه خواجه، اعتقادات و باورهای مردم، سفره‌هایی که با نام‌های مختلف، متکی بر آیین‌های قدیم ایرانیان همچنان گسترده می‌شود، تا قسم خوردن به سوی چراغ، همه نشانه‌هایی از ارتباط سیستان فعلی با گذشته باستانی، تاریخی و اساطیری آن

دارد. باید گفت که سکاها از میان هخامنشیان از بهترین افواج لشکر به حساب می- آمدند. ساسانیان در میان نیروهای کمکی بیش از همه سکستانیان اطمینان داشتند.

چنین پیشینه تاریخی بی شک موجب آداب، عادات، اخلاق و باورهایی خواهد بود که نمونه آن به عنوان یک فرهنگ همچنان دیده می شود. سیستانیان به حکم این فرهنگ (سلحشوری)، نوزاد پسر را پس از تولد از پوست خشک شده دهان گرگ می گذراندند تا دلیر بار آید. آنها همچنین نامهای گرگ علی و شیرعلی و جنگی و گردان و لشگرخان و دلاور بر فرزندان ذکور خود گذاشته و می گذارند.

۲. ترکیب جمعیتی سیستان

پیش از اسکان بلوچان در بلوچستان از حضور نژاد سیاه پوست در نواحی ساحلی جنوب ایران سخن گفته شده است اگر چه منشاء این حضور، مشخص نیست و مورخین مختلف دلایل متفاوتی را در این زمینه ذکر کرده اند اما آنچه در این مقاله محل اعتبار است، همانا حضور ایشان است. چنین حضوری چه در قرون قبل و چه در حال حاضر اثرات فرهنگی بسیار بر آداب، رسوم و اعتقادات مردم بلوچستان به ویژه بلوچستان جنوبی مکران داشته است. نمونه ای از چنین تأثیری در مراسم گواتی قابل مشاهده می باشد. حضور دراویدی ها در منطقه پیش از آمدن آریاها، نیز عوارض و اثرات فرهنگی داشته است که جا برای تحقیق دارد. اقوام دراویدی از پرجمعیت ترین ساکنین هند، پیش از ورود مهاجرین آریایی بوده اند.

یکی از قدیمی ترین اسنادی که نام «مک» در آن آمده است کتیبه داریوش اول در بیستون است که در آن از مک به عنوان یکی از ۲۳ سرزمین تحت پادشاهی

داریوش نام برده شده است. این سند نشان می‌دهد که مک (بلوچستان جنوبی) در زمان داریوش اول هخامنشی متعلق به ایران بوده و با ایران مرکزی ارتباط فرهنگی داشته است. بدین ترتیب در زمان ساسانیان نیز ارتباط میان بلوچستان و ایران مرکزی محرز است. اما گذشته از سرزمین بلوچان، قوم بلوچ در زمان ساسانیان در نواحی شمال غربی و غرب ایران ساکن بوده‌اند. برای اثبات این سخن می‌توان از رساله کوچک «شهرستان ایران» به زبان پهلوی یاد کرد که تدوین اولیه آن احتمالاً به اواخر دوره ساسانی باز می‌گردد. در رساله مزبور از هفت کوهیار به معنای ساکنین کوه یاد شده که از زمانهای باستان در پدشخواگر، نواحی کوهستانی طبرستان و گیلان ساکن بوده‌اند. یکی از هفت کوهیار مزبور قوم بلوچ بوده است. خسرو انوشیروان قتل عام گسترده‌ای از مردم بلوچ صورت می‌دهد، کریستین سن کوچ احتمالی بلوچان به کوههای کرمان را در همین زمان می‌داند. در زمان حمله اعراب به کرمان، در سال ۲۳ هجری قمری مردم کرمان از بلوچان و کوچان که در آن زمان در کوهپایه کوه قفص حدود کهنوج ساکن بودند، کمک می‌خواهند.

حضور بلوچان در کرمان، دست کم از زمان خسرو انوشیروان تا حمله اعراب می‌تواند زمینه تاریخی‌ای برای کسب برخی آداب و سنن آن منطقه در میان قوم بلوچ باشد. به ویژه آنکه حضور بلوچان در کوههای کرمان تا زمان سلجوقیان نیز مورد تأیید برخی منابع می‌باشد. بدین ترتیب با مهاجرت‌های متعدد بلوچان از شمال ایران به کوههای کرمان و سپس به مکران در جنوب بلوچستان فعلی قوم بلوچ در سده‌های پیش و پس از ظهور اسلام با سابقه تاریخی متنوعی به لحاظ

محل اسکان مربوط بوده‌اند و این سابقه بی شک در اعتقادات باورها و همچنین آداب و رسوم ایشان تأثیر داشته است.

۳. خاندان‌های حکومتگر در سیستان

همانگونه که پیش از این بیان شد، اصلی‌ترین حکومت‌ها و گروه‌های تأثیرگذاری در سیستان عبارت بودند از: کیانیان و طوایف سربندی و بلوچ‌ها و نارویی‌ها.

۳-۱- طایفه سربندی

درباره نحوه حضور سربندی‌ها، در منطقه سیستان و بلوچستان، دیدگاهها و نظرهای مختلفی بیان شده است. یکی از کسانی که به نحوه ورود و اسکان آنها به سیستان اشاره کرده ذوالفقار کرمانی است. وی در سال ۱۲۷۴ ه. ق پس از پایان تحصیلات، جذب سازمان اداری قاجار گردید و در مدت ۲۲ سال به اکثر سرحدات ایران به مأموریت‌های متوالی اعزام شد. (کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۸-۱۹) وی که در سال ۱۲۸۸ ه. ق به همراه میرزا معصوم خان و هیأت گلد اسمید برای تهیه نقشه سیستان و تحقیق درباره حدود آن به این منطقه اعزام گردید. (همان، ۱۸-۱۹). درباره چگونگی حضور سربندی‌ها در سیستان می‌نویسد که در سال ۹۹۰ ه. ق پادشاه صفوی برای جلوگیری از تاخت و تاز طوایف بلوچ به کرمان، یزد و اصفهان، هشت هزار نفر از این طایفه را از سربند سیراخور به کرمان فرستاد و با دادن لقب سرداری به یکی از خوانین سربندی او را به حکومت بم و نرماشیر منصوب کرد و برای تمام خوانین آنها جیره و مواجب و علیق خانواری تعیین نمود و به آنها اظهار داشت در صورتی که مانع از چپاول طوایف بلوچ به نواحی فوق ذکر گردند، به آنها مواجب پرداخت

خواهد کرد. پس از این شرط، سردار آنها شش هزار خانوار از ایل و طایفه خود را در دامنه کوه لخشک در مسیر هفتاد راه (مرز بلوچ‌ها با کرمان و سیستان) اسکان داد و مواد غذایی آنها را ابتدا از نرماشیر می‌فرستاد، اما به مرور سربندیها در دامنه کوه لخشک قنواتی ایجاد کردند و با پرداختن به زراعت و دامداری و بیلاق و قشلاق در آن نواحی به حیات خود ادامه دادند. در درگیریهایی که بین سربندی‌ها و طوایف بلوچ روی داد، سربندیها به پیروزی رسیدند و چون کوه لخشک با سیستان هم مرز بود، طوایف سربندی با مردم سیستان ارتباط برقرار کردند و یکی از خانزاده‌های سربند دختر یکی از خوانین و بزرگان سیستانی را که بر مناطق جنوبی سیستان حکومت می‌کرد، به همسری برگزید و چون او همین یک دختر را داشت و از طایفه بلوچ در هراس بود، داماد و طایفه او را از کوه لخشک به محل حکمرانی خود ترقو آورد. پس از فوت او تمام طایفه سربندی به سیستان آمدند و ملک نیمروز، ترقو، کاخ گلشن، زرنگار و منطقه دشتک را تصرف کردند و در سال ۱۱۳۵ ه.ق سکوهه، چلنگ و توابع آن را به وجود آوردند و به مرور به آبادی هشتاد و سه روستا و مزارع آن مناطق پرداختند (همان، ۶۰-۶۲).

هنگامی که کرمانی به منطقه اعزام شد، بنا به گفته وی، طوایف سربندی در سیستان شامل نود و شش تیره بودند که در تمام ملک سیستان متفرق و با فارسی‌زبانانی که از قدیم در سیستان حاکم بوده‌اند و طایفه کیانی، شهرکی و طوایف دیگر وصلت نموده با آنها خویشاوند شدند و به حیات خود ادامه دادند. با ورود نادر به سیستان رئیس طایفه سربندی، میرقنبر به او پیوست و در سازمان اداری و نظامی نادر از منزلت بالایی برخوردار گردید (همان، ۶۲).

۳-۲- طایفه کیانی

در آغاز تکاپوی آغامحمدخان قاجار و هنگامی که او قلعه بم و نرماشیر را تا حدود سیستان (۱۲۰۷ ه.ق) تصرف کرد، حکومت سیستان به ملک ناصرالدین، پسر ملک سلیمان کیانی رسید (صبوری و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۱۳-۳۱۴؛ شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۶؛ جی. بی. تیت، ۱۳۶۴: ۳۲۱). سیستان در عصر وی با اتکا به امرای افغان به حیات نیمه مستقل خود ادامه داد. آغامحمدخان نیز چون با هجوم روسها به نواحی شمالی ایران روبرو گردید، نتوانست قدرت قاجار را بر سیستان تثبیت کند. تیمورشاه، پسر احمد شاه درانی که بعد از پدرش امارت افغانستان را برعهده گرفت حکومت ملک ناصرالدین را تأیید نمود و منشور حکومت سیستان را برای او فرستاد (صبوری و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰۳-۳۰۴). ملک ناصرالدین در سال ۱۲۱۲ ه.ق فوت کرد. رؤسا و بزرگان سیستان به علت این که پسر ملک ناصرالدین کودکی خردسال بود با اصرار فراوان از ملک بهرام، برادر ملک ناصرالدین خواستند که حکومت سیستان را به دست گیرد، اما وی این پیشنهاد را نپذیرفت و اعلام کرد که شایسته جانشینی ملک ناصرالدین پسرش ملک سلیمان (دوم) است و اظهار داشت تا رسیدن به بلوغ فکری وی تمام سعی و تلاش خود را به عنوان نایب او در امر حکومت به کار خواهد برد. بزرگان و رؤسای سیستان این پیشنهاد را قبول کردند و ملک سلیمان دوم، معروف به خان جان خان حاکم سیستان گردید. پس از اعلام حکومت ملک سلیمان دوم، زمان شاه درانی که بعد از تیمورشاه به حکومت افغانستان دست یافته بود، منشور حکومت سیستان را برای ملک سلیمان و نیابت حکومت او را برای عمویش ملک بهرام فرستاد، اما در اصل ملک بهرام که قیمومیت

و نیابت او را بر عهده داشت، حاکم اصلی سیستان بود. ملک سلیمان در سال ۱۲۱۷ه.ق. بر اثر سقوط از اسب فوت کرد و فرمانروایی سیستان به عمویش، ملک بهرام که نیابت حکومت سیستان را برعهده داشت، رسید (همان، ۳۱۷-۳۲۰ و ۳۲۱-۳۲۳ و ۳۲۷-۳۳۱).

ملک بهرام سیستانی آخرین امیر مهم کیانی بود که بر سیستان فرمانروایی کرد. امرای کیانی پس از وی دچار ضعف و سستی گردیدند و به مرور حکومت را از دست دادند. در دوره فرمانروایی ملک بهرام کیانی آثار خیریه و عام المنفعه فراوانی در سیستان ایجاد گردید. (همان، ۳۲۷-۳۴۵).

با زمامداری زمانشاه بر افغانستان و پناهنده شدن محمود و پسرش کامران به ایران، هنگامی که این دو به کمک فتحعلی شاه قاجار از راه سیستان برای به دست گیری قدرت به افغانستان بر می گشتند، کامران میرزا پسر محمود با دختر ملک بهرام (۱۲۱۶ ه.ق/۱۸۰۰م) ازدواج کرد (میرغلام، ۱۳۶۶: ۳۹؛ النفستون، ۱۳۷۶: ۴۳۸). حکومت کیانیان که در دوره حکومت ملک بهرام در سرایشی سقوط قرار گرفته بود، علیرغم حمایت کامران میرزا، حاکم قندهار، نتوانست اقتدار خود را حفظ کند و روز به روز از حوزه فرمانروایی آنها بر سیستان کاسته شد و حوزه نفوذ کیانیان به جلال-آباد، بنجار و بخشهایی از شمال و غرب سیستان محدود گردید. به مرور نیروی نظامی او هم تحلیل رفت و به کمتر از هزار نفر رسید. از این دوره به بعد زمینه ایجاد چندین حکومت محلی در سیستان ایجاد گردید. (کریستین، ۱۳۷۸: ۲۳؛ النفستون، ۱۳۷۶: ۷۶)

۳-۳- خاندان ناروایی

یکی از عوامل تشدید کننده ضعف حکومت کیانی در سیستان حضور اقوام بلوچ در این منطقه بود. اقوام مذکور که قبل از این در اطراف کرمان و بلوچستان زندگی چادرنشینی داشتند، از حکومت لطفعلی خان زند حمایت می‌کردند اما پس از دستگیری و قتل لطفعلی خان، بلوچها که کرمان و اطراف آن را برای خود مکان امنی نمی‌دیدند. به سوی سیستان کوچ کردند، زیرا سیستان هنوز تحت حاکمیت قاجار در نیامده بود و ضمن حفظ استقلال داخلی تابع حکومت درانی افغان بود. به همین دلیل علم خان، رئیس ایل نارویی که در اطراف بمپور زندگی چادرنشینی داشت با افراد قبیله‌اش به سیستان کوچ کرد. آنها ابتدا در حاشیه هیرمند ساکن شدند، اما پس از مدتی با اجازه ملک بهرام در زمینهای پیرامون قلعه نو ساکن گردیدند و در این ناحیه به فرمان رئیس شان (عالم خان یا علم خان) برج علم خان را ساختند که امروزه به قلعه کهنه معروف است. (جی.بی. تیلت، ۱۳۶۴: ۱۲۳).

از ظواهر امر چنین بر می‌آید که هدف ملک بهرام از اجازه اسکان به طوایف نارویی در سرزمینهای قلعه نو بهره‌برداری از آنها علیه نیروهای رقیب بوده است. اینان ابتدا خراج گذار حاکم سیستان بودند اما به تدریج استقلال خود را حفظ کردند. پس از مرگ علم خان، پسرش دوست محمدخان رئیس ایل نارویی گردید. (خانیکوف، ۱۳۷۵: ۲۳۱) با حضور اولین گروه از بلوچها، راه ورود به سیستان برای بقیه طوایف بلوچ به طور گسترده‌ای هموار گردید.

۴. درگیری‌های داخلی سیستان

همزمان با اسکان طوایف بلوچ نارویی در اطراف قلعه نو، محمدرضا خان اول، پسر غلام شاه به ریاست طایفه سرابندی رسید. وی از قلعه سه کوهه- که مقر حکومت سرابندی‌ها بود- به روستای دولت آباد- که خودش آن را ساخته بود- نقل مکان کرد و دولت آباد را مرکز طایفه خود قرار داد. در این زمان مقر کیانیان روستاهای اسکل و بنجار بود بر حسب معمول در نوروز هر سال سران طوایف سیستان برای تبریک سال نو نزد حاکم می‌رفتند. محمد رضا خان اول هم پس از این که ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت، برای تبریک سال نو به حضور ملک جلال الدین کیانی که پس از پدرش به حکومت سیستان رسیده بود، رفت. ملک به پیشکارش دستور داد سرداران را ببرند و از آنها پذیرایی کنند. محمد رضا خان از این برخورد ناراحت گردید و پس از برگشت به دولت آباد بلافاصله به مقر و اردوی ملک جلال الدین حمله کرد و وی را از سیستان بیرون راند اما کامران میرزا حاکم قندهار و شوهر خواهر ملک جلال الدین به کمک او برخاست و به جنگ با محمد رضا خان پرداخت و در حین جنگ محمد رضا خان اول درگذشت و پسرش امیرخان به جای او ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت. در جنگ‌هایی که بین امیرخان سرابندی و کامران شاه رخ داد هیچ کدام به پیروزی نهایی نرسیدند. با این حال، کامران موفق شد قدرت را به ملک جلال‌الدین کیانی بازگرداند. (بی نام، ۱۳۷۰: ۳۱۴-۳۱۴)

با مرگ امیرخان ریاست ایل سرابندی به پسرش، محمد رضا خان (دوم) رسید. در دیگر طوایف نیز جابه‌جایی‌هایی روی داد از جمله به جای خان جان، خان سنجرانی، پسرش علی خان رئیس ایل سنجرانی شد. گفتنی است ایل بلوچ

سنجرائی پس از استقرار بلوچهای نارویی به سیستان کوچ کرده بودند و هاشم خان هم ریاست طایفه شهرکی را برعهده گرفت. محمد رضا خان دوم که در پی کسب قدرت بود به کمک هاشم خان شهرکی و رؤسای طوایف بلوچ سنجرائی و نارویی برای بار دوم ملک جلال الدین را از سیستان بیرون کردند. (کریستن و دیگران : ۱۳۸۷، ۲۶۹). این اقدام همزمان با لشکرکشی محمدشاه قاجار (۱۲۵۴-ه.ق/۱۸۳۸) به هرات بود. در نتیجه کامران میرزا نتوانست به او کمک کند و سیستان به دست محمدرضا خان دوم و متحدانش افتاد و آنها ملک جلال الدین را به هوکات (اوقات) تبعید کردند. ملک جلال الدین احتمالاً بین سالهای ۱۲۷۱-۷۳ ه.ق/۱۸۵۴-۵۶ م درخانه نوه اش محمد عظیم خان فوت کرد. (بی.جی.تیلت : ۱۳۶۴؛ ۱۷۵-۱۷۶ : کریستن و دیگران ، ۱۳۷۸، ۲۶۹)

اما برخی از گزارشها حکایت از آن دارد که در مرحله دوم شورش سران طوایف علیه ملک جلال الدین کامران میرزا به حمایت از او برخاست و تا قلعه دشتک پیشروی کرد. اما سرانجام شکست خورد و تقاضای صلح نمود و به سنت اقوام بلوچ (به رسم خون بند) دخترش را به همسری پسر محمد رضا خان داد و دختر محمد رضا خان دوم را برای وزیرش یار محمدخان، عقد کرد. پس از آن، طرفین متعهد شدند که به خاک یکدیگر حمله نکنند. (بی نابی تا، : ۱۳۷۰: ۹۷۹)

بعد از این قرارداد قوای متحد جلال الدین را از سیستان اخراج کردند و قدرت را بین خودشان تقسیم نمودند. درگیریهایی که بین حکام سیستانی و امرای افغان در این سالها روی داد نشان می‌دهد که این حکام تلاش می‌کردند وابستگی

خارجی خود را نسبت به امرای افغان از بین ببرند، و به روشنی بیان می‌کند که آنها علاقه‌ای به اتحاد با افغانها نداشتند و از این تاریخ به بعد پیوند حکومت سیستان، با افغانها از بین رفت و گرایش آنها به سوی ایران افزایش یافت. همین امر باعث شد تا حکام قاجار با امید و دل بستگی بیشتری به امور سیستان نگاه کنند و اقداماتشان را برای تحکیم و سلطه ایران بر منطقه گسترش دهند. از دیگر طوایفی که در اواخر حکومت کیانیان به سیستان آمدند، بلوچهای قبیله توکلی یا بلوچهای هارون بودند. رئیس این بلوچها خان جان خان سالها قبل در ساحل چپ رود هیرمند مستقر شده بود و به دو طرف رود تردد می‌کرد. تا اینکه ملک جلال الدین پسر ملک بهرام و حاکم سیستان عاشق دختر وی گردید و با او ازدواج کرد. ملک جلال الدین پس از ازدواج با دختر خان جان خان قلعه کوچکی به رنگ سیاه را به پدر همسرش داد. بعداً این روستا به جهان آباد معروف شد. خان جان خان که تلاش می‌کرد برای خود و افرادش موقعیت مستقلی فراهم آورد، از اعضای قبیله‌اش خواست در اطراف قلعه او مستقر شوند.

پس از استقرار اقوام و نیروهای قبیله‌اش در اطراف روستا، وی با تشکل دسته‌های مختلف به راهزنی و غارت روستاهای مرزی ایران و افغان پرداخت و از این راه ثروتی هنگفت به دست آورد و با این پولها شروع به خرید زمینهای کیانی‌های فقیر نمود و بخش دیگری از زمینهای آنان را به زور تصرف کرد و بر وسعت زمینهای خود افزود. چون دهقانان این مناطق نمی‌توانستند ظلم مالک جدید را بپذیرند، مسکن خود را ترک کردند و جای آنها را قبایل بلوچ هارون گرفتند. حضور این طوایف بلوچ نیز به تضعیف حکومت کیانی کمک زیادی نمود (خانیکوف،

۱۳۷۵: ۱۷۴-۱۷۵). طوایف سربندی، شهرکی و نارویی پس از آن که ملک جلال الدین را برای همیشه از سیستان بیرون کردند، برادرش ملک حمزه را به صورت ظاهر به قدرت رساندند. وی نیز همچون برادرش عیاش و شهوتران بود اما علی رغم این عادات ناشایست و خوی بد، هرگز پا را از دایره اعتدال بیرون نگذاشت. سرانجام وی نیز در سال ۱۲۶۲ ه. ق فوت کرد. پس از فوت ملک حمزه، سیستان بین طوایف سنجرانی، شهرکی، نارویی و سرابندی تقسیم شد. (بی.جی. تیلت: ۱۳۶۴)

ظاهراً قبل از این پایه‌های حکومت کیانیان در سیستان رو به ضعف نهاده بود و حکام این منطقه تسلطی بر سیستان نداشتند و قدرت واقعی در دست بزرگان و رؤسای طوایف و قبایل سیستانی بوده است. اسنادی که از این دوره باقی مانده به صورت گویا این امر را تأیید می‌کند. یکی از این اسناد، سندی است که از سال ۱۲۰۱ ه. ق باقی مانده است. در این سند که بین میر بیگ خان، شهرکی به نمایندگی از طوایف شهرکی و سربندی و محمداعظم خان افغان منعقد شده دو طرف بر اتحاد و اتفاق با هم تأکید کرده و یکدیگر را از هرگونه مخاصمت علیه هم برحذر داشته‌اند. در این سند هیچ نامی از ملک ناصرالدین حاکم سیستان به میان نیامده است و این نشان دهنده استقلال عمل گروهها و طوایف مختلف سیستان از دوره ملک محمد ناصرالدین است. (رئیس‌الذاکرینی: ۱۳۸۶، ۱۰۶، سند شماره ۴۷)

سند دیگری از نفاق بین حاکمان و بزرگان و رؤسای سیستان به طور آشکارتری سخن می‌گوید. بر اساس این سند در سال ۱۲۱۷ ه. ق تعدادی از بزرگان سیستان از ملک بهرام تقاضا کردند به آنها اجازه دهد تا با افراد طایفه و عشیره خود

به سمت بم کوچ کنند در مقابل این افراد گروهی از بزرگان سیستان اعلام کردند که در خدمت امیر باقی خواهند ماند و از او اطاعت خواهند نمود. در بخشی از این سند آمده است: «در این وقت عالی جهان، محمد امین خان و میرحیدرخان مذکور و مابقی سلاطین مزبور مقرر و معترف و عهد و شرط نمودند که از الیوم بعد خدمت ملک رفعت مکان را از روی راستی و درستی نموده، دوست و کلای عالی را دوست و دشمن نواب عالی را دشمن و قدم از جاده راستی و اخلاص کیشی بیرون نگذاشته و نگذاریم. اگر چنانچه به نحوی که قلمی شده و عهد و شرط نموده‌ایم، خواسته باشیم که بر خلاف او عمل نماییم، به لعنت خدا و نفرین ملائکه گرفتار و از درجه اعتبار ساقط و هابط خواهیم بود. این چند کلمه بر سبیل اقرار نامه قلمی گردید تا سخن و کلام حساب پوشیده و مخفی نماند تحریر آفی تاریخ هشتم شهر رمضان ۱۲۱۷». (همان ۷۲-۷۴؛ سند شماره ۲۸)

آنچه که در اواخر حکومت کیانیان به اختلافات بیشتر دامن زد، ازدواجهایی بود که توسط حاکمان کیانی با دیگر طوایف انجام گرفت از جمله ملک جلال الدین با خانواده ابراهیم خان سنجرانی، حاکم چغانسور، و حمزه میرزا آخرین حکمران این خاندان هم با دختر رئیس طایفه سربندی ازدواج کردند. با توجه به اختلافاتی که بین این دو خانواده وجود داشت، این اختلافات در بین جانشینان بعدی آنها تداوم یافت و باعث اضمحلال قدرت خاندان کیانی گردید. (بی.جی.تلیت، ۱۳۶۴)

۵. سیستان در آستانه اضمحلال خاندان کیانی

سیستان در آخرین سالهای حکومت کیانی بین رؤسای طوایف مختلف تقسیم شده بود. ملک جلال الدین آخرین حکمران خاندان کیانی بر جلال آباد بنجار و مناطقی از شمال و مغرب سیستان حکومت می‌کرد. (کریستی و دیگران، ۱۳۷۸؛

۲۷۳). هاشم خان شهرکی، بر دشتک، پولکی و قسمتهایی از مرکز و حوالی کانال بزرگ سیستان تسلط داشت. دوست محمدخان نارویی، رئیس ایلات بلوچ نارویی بر برج علم خان و قسمتهای جنوب شرقی سیستان فرمان می‌راند (همان ۲۷۳) علی خان سنجرانی، پسرخان جان خان که بعد از محمدرضا خان سرابندی قدرتمندترین رئیس بلوچها بود، بر ناحیه شمال تا رودخانه خوشپاس و در شمال شرق تا دریاچه هامون و در غرب با اولین کانالی که از هیرمند جدا می‌شد و به دریا می‌ریخت، تسلط داشت و پایتخت او شهر چغاسور یا شیخ نور بود. این شهر در دو فرسخی شمال خاشرود و پیر خضری قرار دارد و اولین شهر سیستان در قسمت شمال است او به طور کلی بر اراضی سواحل مقابل رودخانه و چغانسور حکومت می‌کرد (همان ۱۵۸-۱۶۱ و ۲۷۳). محمد رضا خان که پس از پدرش امیرخان (میرخان) ریاست طایفه سرابندی را بر عهده گرفت، بر سه کوهه، چلنگ و بخشهای از مرکز و حوالی کانال بزرگ سیستان حکومت می‌کرد و هنگامی که متحدین، ملک جلال الدین را به صورت قحطی از سیستان بیرون کردند. محمد رضا خان سرابندی، جلال آباد و سایر قسمتهای شمالی را تصرف کرد. در نتیجه ناحیه حکومتی او حوزه مثلثی شکلی را تشکیل می‌داد که از طرف شمال و غرب به دریاچه سیستان از طرف شرق به رود هیرمند و بعد از خم رودخانه در دهانه رود تراکو، جنوب را در بر می‌گرفت و تا انشعاب اولین کانال از رودخانه قسمت شمال را پوشش می‌داد و به جنوبی‌ترین نقطه دریاچه محدود می‌شد. محمد رضا خان سرابندی در بین حاکمان سیستان وسیع‌ترین و حاصلخیزترین قسمتهای سیستان را در دست داشت و در اصل او بعد از اخراج ملک جلال الدین از سیستان، بزرگترین و قدرتمندترین حاکم سیستان بوده

است و پس از این که دخترش با پسر یار محمدخان^۱، وزیر کامران میرزا حاکم هرات ازدواج کرد قدرت او بسیار تقویت گردید. (بی. جی. تلیت، ۱۳۶۴: ۱۸۲).

مقر حکومتی محمد رضا خان سه کوهه بود. در عصر حکومت محمد رضا خان این قلعه حدود ۱۲۰۰ خانوار جمعیت داشت و هر خانوار قادر بود دو مرد جنگی تحویل حاکم بدهد. فریه می‌گوید: «من سه کوهه را پایتخت سیستان فعلی می‌دانم، ولی امروز نمی‌توان گفت که تا کی می‌تواند این نقش را بر عهده گیرد. احتمالاً وقتی که رئیس قویتری از محمد رضا خان پیدا شود، سه کوهه نیز از پایتختی خواهد افتاد. وقوع چنین حوادثی می‌تواند هر زمانی رخ دهد و در این سرزمین کسی نمی‌داند فردا آستان چه حوادثی است. در سیستان پیش‌بینی، دوام و استمرار هیچ چیزی از جمله قدرت یک خانواده و بقای یک شهر امکان پذیر نیست. حتی اگر خانواده‌ای بسیار پر قدرت و با نفوذ باشد و شهری نیز بسیار غنی و آباد و پرجمعیت و دارای حصار مستحکم باشد، هر دو اینها در یک لحظه به باد فنا می‌رود و یا به دلیل بی‌توجهی، کبر و غرور انسانها، به ویژه حکام، چنان نابود می‌شود که اثری از آن برجا نمی‌ماند. در این سرزمین همه چیز همواره در حال گذر و تغییر است» (کریستی، ۱۳۷۸: ۱۳۲؛ ولادیمیروویچ، ۱۳۷۵: ۱۶۱).^۲

^۱. قلعه سه کوهه، یکی از قدیمیترین و مهمترین قلعه‌های سیستان بوده است. این قلعه از دوره صفویه هنگامی که ازبکان برای تصرف سیستان فشار زیادی بر منطقه وارد کردند، پناهگاه حاکم کیانی آن دوره بود. (ملک شاه حسینی، ۱۳۸۳: ۳۳۷)

^۲. اسمیت هم می‌نویسد: «جمعیت سه کوهه به طور متوسط پنج هزار نفر و تقریباً ۱۲۰۰ خانوار است که تماماً به کشاورزی اشتغال دارند و هیچ صنعتی در آنجا رواج ندارد. این شهر به دلیل دوری از دریا، از پشه‌های بی‌شمار در امان است، پادگان و سرباز ندارد و مالیات هم نمی‌پردازد و زمینهای آن متعلق به رئیس است و او یک ثلث محصول

محمد رضا خان قبل از این که فوت کند، امتیاز جانشینی برادرش علی خان را برخلاف آداب و رسوم منطقه‌ای از او سلب کرد و پسر ارشدش، لطفعلی خان را به جانشینی انتخاب نمود. علی خان که این عمل برادر را توهینی به خود می‌دانست، به امید مساعدت صدراعظم محمدشاه، حاج آغاسی به تهران رفت، اما آغاسی کاری برای وی انجام نداد. در نتیجه او نزد حاکم قندهار کهندل خان، برادر دوست محمدخان رفت و مورد حمایت وی قرار گرفت و از طرف او به عنوان جلودار یا میرآخور انتخاب گردید. در مقابل حمایت امیر قندهار از علی خان کامران میرزا حاکم هرات از لطفعلی خان حمایت نمود. علی خان بعد از نفوذ بر کهندل خان، او را تشویق کرد به سیستان حمله کند. در پی تحریک علی خان سرابندی نیروی عظیمی از قندهار به فرماندهی مهردل خان، برادر کهندل خان (در سال ۱۲۶۱ ه. ق. ۱۸۴۵ م) به سیستان حمله کرد و قلعه سه کوهه را که مقر حکمرانی خوانین سرابندی بود (علی رغم اینکه سرابندی ها شجاعانه در مقابل او مقاومت کردند) تصرف کرد و علی خان را در سه کوهه و دستگیری لطفعلی خان، او را به عمویش علی خان

را بر می‌دارد» (کریستی، ۱۳۷۸: ۱۳۹-۱۴۰). خانیکوف درباره خاندان سرابندی می‌نویسد: «بعد از محمد رضا خان (نوه میرکوچک) امیرخان به علت کم توجهی حکومت فتحعلی شاه به این تیول دور افتاده شاهنشاهی تقریباً به طور مستقل حکومت می‌کرد و به پیروی از همسایه‌های بلوچ خود بیش از پیش بر زمین‌هایی دست گذاشت که قبل از آن متعلق به کیانیها بود. (۱۲/ص ۷۶) امیرخان دارای چهار فرزند پسر به نامهای محمدرضا خان، حسین خان، محمدخان جان و سردار علی خان بود (۱۸/ص ۶۶) پس از مرگ امیر خان پسر ارشدش محمدرضاخان (دوم) ریاست طایفه سرابندی را برعهده گرفت. او دارای هشت فرزند پسر به نامهای لطفعلی خان، محمدخان، عباس خان، یارمحمد خان تاجمحمدخان حاجی امیرخان، کهندل خان و فتحعلی خان بود.» (همان، ۶۶).

تحويل داد. به دستور علی خان چشمان لطفعلی خان را در آوردند (ولادیمروویچ، ۱۳۷۵: ۷۶؛ مک گر گر، ۱۳۶۶: ۱۴۴؛ متولی حقیقی، ۲۸۶ کریستی و دیگران، ۱۳۷۸: ۲۶۹؛ بی نا، ۱۳۷۰: ۳۱۵). او پس از تصرف سه کوهه حکومت سیستان را به دست گرفت.

وقتی که علی خان سه کوهه را محاصره کرد، لطفعلی خان که شب قبل از حمله عمویش با دختر ابراهیم خان ازدواج کرده بود، به توصیه او بدون دستیار نزد وی رفت، و از او طلب بخشش کرد، اما علی خان تقاضای او را نپذیرفت و دستور داد چشمان او را درآوردند. لطفعلی خان در این باره اظهار داشت: «پس از یک ساعت مردی با بشقاب وارد شد، در حالی که تیغی به دست و وحشت زده و شرمگین بود و به شدت می ترسید چون من دانستم که هدف او چیست، او را پیش خواندم و زانو زدم. مرد پیش آمد چشم چپم را ناشیانه درآورد، پس خود تیغ را از دست او گرفتم و چشم راستم را درآوردم». (حسین پور، ۱۳۸۳: ۱۰۰-۱۰۱).

نتیجه گیری

بررسی تحولات خاندان های حکومت گر سیستان حاکی از آن است این طوایف نقشی مهمی در اوضاع سیاسی منطقه سیستان داشتند که از جمله مهم ترین این خاندان طوایف سربندی، کیانی، بلوچ ها بودند. اما قدیمی ترین و طولانی ترین خاندانی که بر سیستان حکومت راند، خاندان کیانی بود که آثار خیریه و عام المنفعه فراوانی در سیستان ایجاد نمودند. حکومت کیانیان که در دوره حکومت ملک بهرام در سرآشویی سقوط قرار گرفته بود، علیرغم حمایت کامران میرزا، حاکم قندهار، نتوانست اقتدار خود را حفظ کند و روز به روز از حوزه فرمانروایی آنها بر سیستان کاسته شد و حوزه نفوذ کیانیان به جلال آباد، بنجار و بخشهایی از شمال و غرب سیستان محدود گردید. به مرور نیروی نظامی آنها هم تحلیل رفت و به کمتر از هزار نفر رسید. از این دوره به بعد زمینه ایجاد چندین حکومت محلی در سیستان ایجاد گردید. یکی از عوامل تشدید کننده ضعف حکومت کیانی در سیستان حضور اقوام بلوچ در این منطقه بود. با حضور اولین گروه از بلوچها، راه ورود به سیستان برای بقیه طوایف بلوچ به طور گسترده ای هموار گردید. اما آنچه در بلند مدت موجبات تضعیف حکومت های سیستان را فراهم نمود، درگیری هایی بود که بین حکام سیستانی و امرای افغان روی داد. چنانکه این حکام تلاش می کردند وابستگی خارجی خود را نسبت به امرای افغان از بین ببرند. آنها علاقه ای به اتحاد با افغانها نداشتند و از این تاریخ به بعد پیوند حکومت سیستان، با افغانها از بین رفت و گرایش آنها به سوی ایران افزایش یافت. همین امر باعث شد تا حکام قاجار با امید و دل بستگی بیشتری به امور سیستان نگاه کنند و اقداماتشان را برای تحکیم و سلطه ایران بر منطقه گسترش

دهند. اما آنچه که موجبات تداوم حکومت خاندان را در سیستان فراهم نمود، این بود که اکثر فاتحانی که بر ایران و به تبع آن بر سیستان سیطره یافتند، حکومت کیانیان را بر سیستان تأیید کردند. علیرغم تداوم سلطه کیانیان بر سیستان تا پاسی از حکومت قاجار، روند اضمحلال و فروپاشی حکومت آنها با استقرار حکومت صفوی بر ایران و ورود طوایف جدید به سیستان آغاز گردید و خاندانهای دیگر در سیستان قوت گرفتند.

منابع و مأخذ

- افشار آرا، محمدرضا، (۱۳۸۰). خراسان و حکمرانان، مشهد: انتشارات محقق، چاپ اول.
- افشارسیستانی، ایرج. (۱۳۶۶). مقدمه‌ای بر ساخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران. ج ۲، تهران: نشر مؤلف، چاپ اول.
- _____، (۱۳۷۰). عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان. تهران: مؤسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، چاپ اول.
- _____، (بی تا) سیستان نامه، بی جا، بی نا.
- الفنستون، مونت استورات. (۱۳۷۶). افغانان، جای، فرهنگ، نژاد، مترجم محمد آصف فکرت، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- افشار یزدی، ایرج، (بی تا) بلوچستان، «درآمدی بر تاریخ بلوچستان در قرن اخیر» مؤسسه موقوفات ایرج افشار، بی نا.

- اتابکی، تورج، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت خواه، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۶
- احمد زاده، میرحواس، بررسی مسائل اقتصاد در سیستان و بلوچستان در دوره قاجار، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰
- آدمیت، فریدون. (۱۳۷۸) امیرکبیر و ایران. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم.
- به کوشش غلامحسین رئیس الذاکرین. (۱۳۸۶) اسناد تاریخی سیستان، مشهد: انتشارات فرهنگ سیستان، چاپ اول.
- تاج بخش، احمد. (۱۳۶۲) سیاست‌های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران. تهران: انتشارات اقبال، چاپ اول.
- جهانبانی، امان‌الله، عملیات قشون در بلوچستان (مرداد تا بهمن ۱۳۰۷) چاپخانه مجلس، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۶
- جهانبگلو، رامین، موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، نشرنی، تهران، ۱۳۸۱
- جی، بی، تیت. (۱۳۶۴) سیستان. مترجم سید احمد موسوی، تهران: اداره کل ارشاد اسلامی سیستان و بلوچستان، چاپ اول.
- حسین پور، حجت. (۱۳۸۳). چشم انداز سیستان در گذر تاریخ، تهران: انتشارات حافظ نوین، چاپ اول.

- خسانیکوف، ولادیمیر و ویچ، (۱۳۷۵). سفرنامه خانیکوف، مترجمان اقدس یغمایی و ابوالقاسم بی‌گناه، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- خورموجی، محمدجعفر، (۱۳۶۳). حقایق اخبار ناصری، به کوشش سید حسین خدیو، تهران: انتشارات نشرنی، چاپ دوم.
- سیاسر، قاسم، (۱۳۸۴). مناسبات سرداران، علما و تحصیلکردگان بلوچ با دولت مدرن، انتشارات تفتان، زاهدان.
- منظور الاجداد، محمدحسن، (۱۳۸۰). (به کوشش) سیاست و لباس، (گزیده اسناد متحدالشکل شدن البسه) انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران.
- ریاضی هروی، محمد یوسف، (۱۳۷۳). عین الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- سپهر، محمدتقی، (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.
- سیف، احمد، (۱۳۷۳). اقتصاد ایران در قرن نوزدهم، تهران: نشر چشمه.
- شیرازی، فضل‌الله، (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین، ۲ جلد، تهران: انتشارات کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول.
- صبوری و دیگران (۱۳۸۶). شجره الملوک، به کوشش منصور صفت گل، تهران: انتشارات میراث مکتوب، چاپ اول.
- کرمانی، ذوالفقار، (۱۳۷۴). جغرافیای نیمروز، به کوشش عزیزالله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد، چاپ اول.

- کریستی و دیگران، (۱۳۸۸). جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه‌ها). ترجمه و تدوین حسن احمدی، تهران، انتشارات مؤلف، چاپ اول.
- کانلی و کریسی، جغرافیای تاریخی سیستان (مجموعه مقالات)، ترجمه دکتر حسن احمدی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- کلنل، ام، مک گرگر. (۱۳۶۶) شرح سفری به ایالت خراسان، ج ۱، مترجم مجید محمدی زاده، مشهد: انتشارات قدس رضوی، چاپ اول.
- متولی حقیقی، یوسف، (۱۳۸۳). افغانستان و ایران، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ملک شاه حسین، (۱۳۸۳). احیاء الملوک، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- مؤیدالاسلام، جلال الدین حسینی، (۱۳۷۳). روزنامه وقایع اتفاقیه، ج ۱، شماره ۱-۱۳۰، تهران: انتشارات کتابخانه ملی، چاپ اول.
- مینت، کلنل، (۱۳۵۶). خراسان و سیستان، مترجمان مهرداد رهبری و قدرت الله روشنی، تهران: یزدان.
- میرغلام، محمدغبار، (۱۳۶۶). افغانستان در مسیر تاریخ، بی جا، انتشارات مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چاپ اول جمهوری.
- وحیدی نیا، سیف الله، (۱۳۶۲). قرارها و قراردادهای تهران، انتشارات مؤسسه انتشاراتی عطائی، چاپ اول.
- هدایت، رضاقلی خان، (۱۳۸۰). روضه الصفای ناصری، به کوشش جمشید کیانفر، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول.